

صمیمی، مانوس، بی‌پیرایه، ساده و روان، يك دست، روشن، روزنامه‌ای، گزارشی، داستانی، محاوره‌ای، تراشیده، رساننده، پخته، طبیعی، فشرده، طنز، شیرین، برآشفته، بازیگوش، برنده، کوتاه، عصبی و... الخ.

کلمات بالا، مجموعه‌ای هستند که دربارهٔ «نثر جلال آل احمد» گفته‌اند یا نوشته‌اند.

جا افتاده‌تر از همه عبارتی است که خانم دانشور در «غروب جلال» ذکر کرده‌اند. همان که او را در نوشته‌هایش «تلگرافی، حساس، دقیق، تیزبین، خشمگین، افراطی، خشن، صریح، صمیمی، منزه‌طلب و حادثه‌آفرین» خوانده‌اند.

اینکه جلال آل احمد دارای سبک خاص خود است، امری است بدیهی، سبکی که با شخصیت خود نویسنده قرابت دارد.

در دو دهه اخیر نویسندگانی بوده‌اند که سعی کرده‌اند سبک آل احمد را - موفق یا ناموفق - تقلید کنند. جدای از این گروه، با کتابهای زیادی در قالب رمان یا مجموعه داستانهای کوتاه روبه‌رو بوده‌ایم که نویسندگانشان نثری متأثر یا شخصی داشته‌اند. در هیچ کدام از آثار آل احمد نثری پخته و داستانی بوده‌اند، نثری مشابه آثار آل احمد نمی‌یابیم، نثری که بتواند صفات مذکور را يك جا در خود جمع کند.

کمتر اثری پس از آل احمد پدید آمده است که دارای ویژگیهای سبک و شیوه‌ای شخصی باشد. توانایی‌های نویسندگان دیگر بیشتر در ابعاد فرم یا موضوع یا... بوده است و کسی که بتوان روی نثرش به اندازه آل احمد تأمل کرد، نداریم. نثر او همچنان بکر و مختص به خود اوست.

بسیاری نثر او را همان زبان گفت و گو و محاوره دانسته‌اند. مثلاً در «مدیر مدرسه» حس می‌کنی کسی مقابلت نشسته و دارد خاطرات دوران مدیریتش را روایت می‌کند. مقایسه زبان مردم با بخشهای مختلف آثار او کاملاً موید این نظر است. البته زبان او تنها زبان مردم عادی کوچه و بازار و به عبارتی

«زبان کوچه» نیست، بلکه نثر او به جادویی درآمیکته است که تنها از قدرت آفرینش و شیوه خاص او برمی‌آید؛ جادویی که خمیرمایه اصلی اش را از همین مردم به وام گرفته است.

یکی از خصایص اصلی زبان مردم صمیمیتی است که قدرت تفهیم مطلب را افزایش می‌دهد و از این مهمتر میزان ارتباط گوینده و شنونده را بالا می‌برد.

نیازی نیست نویسنده از لحاظ علمی، زبان مردم را تحلیل کند و آن را در نثر داستانی باز سازد، بلکه حشر و نشر با مردم، خود، این مهم را به ارمغان می‌آورد. اما برای ما که به قیاس این دو پرداخته‌ایم، لازم است به بررسی نقاط مشترك آنها بپردازیم. استفاده از اصطلاحات، کنایات، تلمیحات، ضرب‌المثلها و حتی عبارات کثیرالاستعمال عربی و... از ویژگیهای محاوره است. (البته محاوره‌ای که دارای پختگی لازم باشد.) برای نمونه به موارد زیر توجه کنید.

عبارات عربی:

«... من که تا از ابلغت الحلقوم خورده بودم. بلند شدم:

- خوب، خانم بزرگ، عزت شما زیاد...»

دید و بازدید عید

ضرب‌المثل:

«... نه به هیچکدامشان سلام می‌کرد و نه به دنبال خرده‌فرمایشهاشان می‌رفت. محل سگ به هیچکس نمی‌گذاشت. مثل همه سر ساعت هشت صبح می‌آمد...»

مدیر مدرسه

تلمیحات:

«... گرچه سوادى نداشت، دفتر حضور و غیاب را امضا می‌کرد. خط

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

... و الخ

نیم‌نگاهی به نثر جلال آل احمد

مریم پارسا



کج و کوله‌ای جلوی اسمش می کشید که با رمل و اسطرلاب می شد فهمید حسین است...»

مدیر مدرسه

مثال بالا استفاده لغوی او را از زبان محاوره می‌رساند. در همین جهت می‌توان به تغییر دادن شکل نوشتاری کلمات و ثبت آنها به همان شکل که در گفتار آدا می‌شوند، اشاره کرد، یعنی شکستن کلمات با توجه به آواهای زبان فارسی تهرانی. مثل «وایسا!» به جای «بایست!»، «یه» به جای «یک»، «نمی‌شه» به جای «نمی‌شود» و...

– وایسا! وایسا ننه‌جون، وایسا، یه کاریت دارم... آها... الان می‌آم... بیا ننه‌جون گرچه قابلی نداره ع... ر... ذ... می... خوام. راسی چرا اینارو نخوردی؟ بیا بی غیرت! من این حرفها سرم نمی‌شه. باید بریزی تو جیبات ببری...»

دید و بازدید عید

این موارد به شیرینی و طبیعی بودن زبان و در عین حال روان و مانوس بودن آن کمک فراوانی می‌کنند. به علاوه موجب می‌شوند، خواننده با شخصیت‌ها احساس راحتی و صمیمیت بیشتری بکند، شخصیت‌هایی که مثل خود خواننده حرف می‌زنند.

قصه‌های فراوانی دیده‌ایم که در آنها شخصیت‌ها همه مثل هم صحبت می‌کنند، اما در مورد آثار جلال آل احمد هر ذی‌رویی برای خود دارای فرهنگی زبانی است. مراد ما اینجا تنها مسأله تیب‌سازی گفتگوی آنها نیست، بلکه طرح این نکته است که آل احمد، اگر آدمی را به میدان می‌آورد، از چشم آن آدم حوادث را می‌بیند، با گوش او می‌شنود و از زبان او حرف می‌زند. در استفاده از عبارات و عناصر زبانی هر قشر، درجهت تبیین تیب یا شخصیتش تبحر کافی دارد. و این همه نیست، مگر در پرتو حشو و نشر با مردم و دقت در ظرایف روزمرگی شان.

آقای - ط - که اهل سیاست است، این طور می‌گوید:

«... بله، دولت - هیچ «اتوریته» ای از خود نشان نمی‌دهد یعنی تقصیری هم ندارد. «شاکن پورسوا» کار می‌کند و هیچکس در فکر اجتماع نیست. همه تنها «کریٹیک» می‌کنند و هیچکس عمل «یوزیتیو» ی از خود بروز نمی‌دهد...»

دید و بازدید عید

«... آره داداش چی می‌گفتم؟... آره، سکینه خانم همساده مون برا مرغاش هرچی از وچز می‌کنه و این درواون در می‌زنه، خورده نون گیر بیاره مگه می‌تونه؟ آخه این روزا کی نون حسابی سر سفره خودش دیده که خورده نونش باقی بمونه؟ تا لاحاف کرسیاشم با همون ریگای پشتش میخورن. دیگه راس راسی آخر الزمونه، به سوسک موسکاشم کسی اهمیت نمیده...»

لاک صورتی

البته همان طور که ذکر شد، این ویژگی در گفت و گوهای داستان جریان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

دارد و حکایت نثر داستان، شرحی دیگر را می‌طلبد. مورد فوق آدم را یاد «فارسی شکر است» می‌اندازد.

به هر حال، این مورد در دیگر آثار آل احمد نیز دیده می‌شود. در «مدیر مدرسه»، مدیر، ناظم، معلمها، شاگردان و والدینشان، انجمن مدرسه و... هر کدام زبان خاص خود را دارند، هر چند که «من» راوی بر کل اثر سایه انداخته است.

در زبان محاوره، جدا از واژه نکاتی وجود دارد که به حرف و نحو زبان برمی‌گردد. حذف، چه در فعل و چه در سایر اجزاء جمله که موجب کوتاهی و فشردگی کلام می‌شود، در زبان روزمره زیاد دیده می‌شود. یا جابه‌جایی عناصر جمله، ابتدا به فعل و...

این نکات در نثر آل احمد هم دیده می‌شود. او به شکلی از این امکان مردمی استفاده کرده است که مخل رسایی کلام نیست. خواننده در ازای هر جمله، جملاتی را - که گاه تصویری هم هستند - فقط در ذهن دنبال می‌کند، بدون آنکه توضیحی آمده باشد. به طور مثال وقتی نویسنده این طور می‌نویسد:

«... کلاسها را تعطیل کردم و بچه‌های ششم را فرستادم عیادتش و دسته‌گل و از این بازیها...»

مدیر مدرسه

بعد از «فرستادم عیادتش»، جمله این گونه در ذهن خواننده گسترش پیدا می‌کند:

«... و گفتم دسته‌گلی هم برایش بخرند و به بیمارستان ببرند و خلاصه از این جور بازیها درآوردم (یا درآوردم)...»

اینجا، یکی از همان جایگاههایی است که خصلت تلگرافی نمود پیدا می‌کند. نویسنده فقط با «دسته‌گل» بار معنایی يك جمله را به ما القا کرده است. به ما ذهنیتی را بخشیده است که در پرتو علائم مورش گونه او، احساسات، عواطف و حتی روابط اعمال و رفتار شخصیت‌ها را درک کنیم. به همین ترتیب در جاهای دیگری که کلمه‌ای بار معنایی گسترده‌ای را بر دوش می‌کشد. و این، همان قدرت ایجاز و تراشیدگی نثر است. «... بچه‌ها سگسکه کنان رفتند توی صفاها و بعد زنگ را زدند و صفاها رفتند به کلاسها و دنبالشان هم معلمها که همه سر وقت حاضر بودند...»

مدیر مدرسه

پس و پیش شدن و حذف ارکانی از جمله را در مثال بالا می‌توان دید. همین طور است در:

«... امشب باید راه بیفتیم به سمت مکه چهارصد کیلومتر راه. با ماشین سرباز. و در لباس احرام. و از هم الان دارند ماشین را بار می‌زنند. که آمده

دم در، و همه در جنب و جوشند. اما من دراز کشیده‌ام. در اطاقی خالی. که فرشهایش را جمع کرده‌اند. و بستم پتویی است بر کاغذهای جلد سیمان، کف اتاق افکنده...»

خسی در میقات

البته این زبان بیشتر در آثار داستانی او کاربرد دارد. آنجا هم که سخن از مقاله و گزارش به میان می‌آید. مانند «غریب‌زدگی»، «در خدمت و خیانت روشنفکران»، «اورازان» و... - ممکن است با همین دست اصطلاحات و تغییرات عامیانه و عبارات روزمره روبه‌رو شویم، ولی ویژگی نثر در آنجا بیشتر روزنامه‌ای و دستوری است.

هر چند که در مقالات گاه جملات بلند و منسجم و يك دست وجود دارد یا از کلمات رسمی‌تری استفاده شده است، ولی باز هم در مجموع، طنین خاص آل احمد حاکم است. طینتی که با نوعی شتابزدگی همراه شده است. «پس از این مقدمات - اجازه بدهید که اکنون به عنوان يك شرقی پای در سنت و شایق به پرشی دوپست سیصدساله و مجبور به جبران اینهمه درماندگی و واماندگی و نشسته بر زمینۀ آن کلیت تجزیه شده اسلامی - غرب‌زدگی را چنین تعبیر کنم:

مجموعۀ عوارضی که در زندگی و فرهنگ و تمدن و روش اندیشه مردمان نقطه‌ای از عالم حادث شده است بی هیچ سنتی به عنوان تکیه‌گاهی و بی هیچ تداومی در تاریخ و بی هیچ مدرج تحول یابنده‌ای...»

غریب‌زدگی

این جملات طولانی و پیوسته هستند، و آن حرکت تند و جهشی در میان کلمات جاری نیست. اما در همین دست آثار، در کنار همین جملات به جملاتی چنین نیز برمی‌خوریم:

«غریب‌زدگی می‌گویم همچون وبازدگی. و اگر به مذاق خوش آیند نیست بگویم همچون گرم‌زدگی یا سرمازدگی. اما نه. دست کم چیزی است در خلود سن‌زدگی...»

این غرب دوسر دارد. یکی غرب. و دیگر ما که غرب‌زده‌ایم. ما یعنی گوشه‌ای از شرق. به جای این دو سر بگذاریم دو قطب. یا دو نهایت.»

غریب‌زدگی

در «در خدمت و خیانت روشنفکران» هم با این مسئله روبه‌رو هستیم. شاید به جهت افزایش بار تحلیلی مطلب است که درجه شتابزدگی و طنازی کم می‌شود و جای خود را به تقریباً صغری و کبری‌ها می‌دهد.

«... این چنین بوده است که روشنفکر ایرانی کم‌کم بدل شده است به ریشه‌ای که نه در خاک این ولایت است، و هم چشم به فرنگ دارد و همیشه در آرزوی فرار به آنجاست. سخت‌ترین دوره‌های از این نظر دوره بیست‌ساله



قبل از شهریور است که روشنفکر در خواب اصحاب کهفمانندی چرت می‌زند تا بوق جنگ دوم با هیاهویی از حرفها و دعویها و موقعیت‌های تازه. و آن وقت از نو چه کنیم چه نکنیم؟ که این بار از آن سوی بام می‌افتد.»

در خدمت و خیانت روشنفکران

این هم از نثری که در مقالات و آثار غیرداستانی استفاده کرده است. البته هنوز نکاتی در مورد نثر داستانی اش باقی است. مواردی از این دست: گاه به جملاتی برمی‌خوریم که نویسنده در حال سؤال و جواب با خود است، که کدام مسأله درست است یا چگونه باید مسأله‌ای را طرح کند و... به نظر می‌رسد شکل اولیه کار هم به همین سادگی بوده است.

یعنی نویسنده کلمه‌ای را روی کاغذ می‌نویسد. در مورد آن دچار تردید می‌شود. تردیدش را هم با خواننده در میان می‌گذارد و می‌رود سر جمله بعد.

آیا همین امر بر صمیمیت طرفین نمی‌افزاید؟

عده‌ای آل احمد را در زمینه داستان نویسی موفق دانسته‌اند و عده‌ای دیگر در زمینه گزارش و مقاله نویسی. در هر دو حال آنچه در سیر نویسندگی او از اهمیت به‌سزایی برخوردار است، نثر اوست. داستانهایش کمبودهایی دارند. گزارشهایش را هم اهل فن آن چنان تخصصی - علمی نمی‌شمارند. بیشتر وقایع نگاری و تصویربرداری شخصی است.

در کنار تمام این مسائل، قوت و قدرت او در نثر است، نثری که با قدرتش کمبودهای دیگر را جبران می‌کند.

اخلالی که او در زبان محاوره یافت، یک مورد روزمره و عادی بود، ولی بهره‌وری خلاق از این آسفتگی او را به این مرحله رساند. بی شک زبان او تنها زبان گفتار و «زبان کوچه» نیست، چرا که قدرت تلفیقی او در عناصر زبانی و ظرفیت القاء معانی به زبان او برتری‌هایی بخشیده است. همان گونه که تأثیر پذیری بافت کلی نثرش از متون کهن ادبیات فارسی غیر قابل انکار است. بهره‌مندی از گنجینه لغات زبان فارسی در شکل‌های پرورده و استفاده از دستاوردهای جاودانه ادبیات کلاسیک به او مدد فراوان رسانده که خود مجال دیگری را می‌طلبد.

اساساً همین تبدیل زبان گفتار به صورت نوشتار کاری است که نیاز به تیزبینی انسانی چون آل احمد داشته است.

آنجایی که از رفتن او به قهوه‌خانه‌ای در تبریز یا به قدیمی‌ترین محله شهر سخن گفته‌اند یا از قدم‌زدنهایش به همراه شالیکارها، گپ زدن با روستاییان پیر و جوان، با شب‌پاها اشنو کشیلن و آن ماجرای معروف پالتویش در صحن حرم مشهد که پیرمردی روستایی می‌خواست از او بخرد و خلاصه آنچه از زندگی پرتبوتاب او گفته‌اند یا نوشته‌اند، همه و همه به نوعی بر این نکته تصریح دارد که او از همان آغاز، مواد خامش را از مردم

وام می‌گرفته است.

تأثیر شخصیتش در بافت نثر بسیار مستقیم بوده است. در راهی که او قصد پیمودن داشت، قدمهای فراوانی برداشته شده، ولی جای او را پر نکرده است. حادثه‌جو، خشمگین، تیزبین و صریح بودن نثرش مرهون شتاب دائمی خود او بوده است. البته گاه مواردی هم دیده شده که موضوع کارهایش روال عصبی و خشن و... بودن را ایجاب می‌کرده است.

در پایان، محض حسن ختام، به نکته‌ای در مورد نثر او اشاره می‌کنم، هرچند که جای این مسأله نیز در قسمت استفاده واژگانی از زبان محاوره بود، لیکن هم به جهت ظرافت آن و هم از آن رو که پیش از این به آن اشاره‌ای نرفته است، به آن می‌پردازم:

«بعد از ظهری بود و هوا آفتابی بود و باریکه یخ سرسره‌مان روزها آب نمی‌شد / و بچه‌ها سرشان گرم بود و ما روی بام مسجد که رسیدیم تازه بچه‌ها دیدندمان و شروع کردند به هو کردن. و سوز هم می‌آمد که ما تپیدیم توی راه‌پله گلدسته.»

پنج داستان گلدسته‌ها و فلك

«... بعد از کفن، میت را اگر مرد باشد در چادرشبی می‌پیچند و اگر زن باشد در پارچه سیاهی و بعد بسته را روی نردبانی می‌گذارند و با طناب سیاه سفت می‌بندند و به کول می‌کشند و لا اله الا الله...»

تات نشینهای بلوک زهرا

«... و گلوله شد و از سر دیوار دخمه در هوا جست و بال کشید و رفت تا سر و گوشی آب بدهد...»

پنج داستان / خونابه انار

«ته بازار ارسی دوزها دلم از بوی چرم به هم خورد و تند کردم و پیچیدم توی تیمچه.»

پنج داستان / جشن فرخنده

چه چیزی در چهار عبارت بالا نمود زیادی دارد؟ استعمال فراوان «و» در جای جای جملات. این ویژگی از «مدیر مدرسه» به بعد غوغا می‌کند. ضرب آهنگ جملات را سریع می‌کند. خواننده را به دنبال خود می‌کشاند - بلکه می‌دواند - و تلو تلو خوران در پیچ و خم پیش می‌برد.

در پایان تذکر این نکته شایسته است که کُر لفظ جلال، ارزشی بسیار فراتر از اینها دارد و این کم‌بضاعت، اگر با جسارتی در این باب جملاتی را کنار هم چیده است، شاید به یاد این جمله از خود اوست که:

«... وظیفه ما اینه که حق رفته‌هارو ادا کنیم...»

سرگذشت کندوها

